



بیانات مقام معظم رهبری در دیدار ائمه جماعات و روحانیون و مبلغین، در آستانه ماه مبارک رمضان - 25 / بهمن / 1371

بسم الله الرحمن الرحيم

ابتدا به آقایان محترم؛ علمای عالی مقام و فضلا و گویندگان و وعاظ و طلاب محترم که از تهران یا برخی از شهرستانهای دیگر تشریف آورده‌اند خوشامد عرض می‌کنم. امیدواریم که این دیدار و مجلس ما از جمله‌ی مجالسی باشد که مایه‌ی خیر و برکت و هدایت برای خود ما و همه‌ی مؤمنین محسوب شود. این سنت خوبی است که در آستانه‌ی ماه مبارک رمضان، فرصتی برای طرح بعضی از مسائلی که در فضای روحانیت و محیط اهل علم مطرح است، به وجود آید.

بنده ضمن استقبال از این دیدار و تشکر از آقایان محترم که این فرصت را به وجود آوردید، می‌خواهم مطلبی را عرض کنم که به جامعه‌ی روحانیت - از طبقات مختلف و مراتب مختلفشان - مربوط است. آن مطلب این است که در کشور ما، لاقلاً از چند قرن پیش به این طرف، روحانیت به خاطر وضع خاص خود و ارتباطی که با مردم داشته و اعتقادی که مردم نسبت به آن داشته‌اند، منشاء تحولات مهم اجتماعی و دینی و سیاسی بوده و یا در این تحولات نقش بسزایی داشته است. از جمله در ماجرای مشروطیت، در ملی شدن صنعت نفت - در آخر سالهای دهه‌ی بیست و اوایل سی - و واضحتر از همه، در پیروزی انقلاب اسلامی و نیز در گسترش این نهضت. البته نباید هم خیال کرد که فقط طلاب جوان و پر حرارت و پر شور بودند که در این اجتماعات عظیم پیش از پیروزی، تأثیر گذاشتند. این طور نبود. همه‌ی آقایانی که دست‌اندرکار این امور بودند، می‌دانند که در شهرستانها، حضور علمای موجه و پیرمردان محترم عالمی که مردم به آنها اعتقادی داشتند، بسیار مؤثر بود. اگرچه این افراد سابقه‌ای هم در مبارزات نداشتند - نه به زندان افتاده بودند، نه مبارزه‌ای کرده بودند و نه اعلامیه‌ای نوشته بودند - اما وقتی که در این سال آخر و ماههای آخر قبل از پیروزی، تشخیص دادند که باید وارد میدان شوند، وارد میدان شدند و حضور ایشان، تأثیر عظیمی در جلب همه‌ی طبقات مردم داشت. لذا، در راهپیماییها، همه‌ی قشرهای مردم را مشاهده می‌کردید. این که زنان در داخل خانه احساس وظیفه کردند؛ پیرمردان احساس تکلیف کردند؛ کسانی که سوابق مبارزه نداشتند احساس تکلیف کردند؛ مردم در شهرها و روستاها احساس تکلیف کردند، و ناگهان يك ملت قیام کرد، به خاطر همین بود؛ به خاطر حضور همه جانبه‌ی علمای دین و روحانیون بود که از بزرگشان، از کوچکشان، پیرمردشان، جوانشان، مثلاً فقیه سالخورده‌شان، واعظ گوینده‌ی پر حرارت نورسشان، چون وارد شدند، معنایش این بود که همه‌ی قشرهای مردم وارد خواهند شد. این، طبیعت کار است. در ایران لاقلاً در این سه، چهار قرن اخیر این گونه بوده است. قبل از این، شاید وضع تفاوت داشته است. در بعضی از کشورهای دیگر اسلامی هم شاید همین گونه باشد. ما نسبت به کشورهایی که درست اطلاع نداریم، قضاوت نمی‌کنیم؛ اما کشور ما این گونه است. ممکن است اگر علما نباشند، قشری از مردم وارد میدان شوند و گروهی از جامعه کمر به مبارزه‌ای ببندند؛ اما سرکوب و ساکت و تطمیع کردن يك گروه، کار مشکلی نیست. گروه عظیمی که نمی‌شود آن را از میان برداشت و راهش را به سمت پیروزی سد کرد، ملت است. اگر بخواهید عامه‌ی ملت و قشرهای آن يك جا حاضر شوند، باید روحانیون آن جا باشند. اگر روحانیون و علمای دین در جایی حاضر شدند، معنایش این است که همه‌ی طبقات، یا اکثریت قاطعی از ملت، آن جا حاضر خواهند شد. این، طبیعت ایران ماست. این، خصوصیتی است که در طول سالیان متمادی - بلکه قرون متمادی -



به اثبات رسیده است.

علت این چیست؟ علت، وضع روحانیت است. بنده مکرر عرض کرده‌ام که ما نباید خیال کنیم آبروی نسل فعلی روحانیت موجب این شد که مردم به سمت انقلاب اسلامی گرایش پیدا کنند. نه؛ این اشتباه است. بلکه آبروی هزار ساله‌ی روحانیت، که یک ذخیره‌ی تمام نشدنی بود، موجب این پیروزیها و موفقیتها گردید. این آبروی هزارساله، عبارت است از آن اعتباری که در طول قرنهای متمادی، از علم و تقوای علمای بزرگ به دست آمده است. یعنی علامه‌ی حلی در این مجموعه نقش دارد؛ محقق نقش دارد؛ مجلسی نقش دارد؛ شهیدین نقش دارند، شیخ طوسی نقش دارد، سید مرتضی نقش دارد؛ شیخ انصاری نقش دارد؛ علمای بزرگ در قرنهای متمادی در نجف نقش دارند؛ بزرگان قم نقش دارند؛ مرحوم حاج شیخ (67) نقش دارد، و مرحوم آقای بروجردی نقش دارد. یعنی هزاران انسان برگزیده، عمرهایشان را به طهارت و تقوا گذراندند، مجموعه‌های علمی سطح بالا به وجود آوردند و آثار علمی ارائه دادند، تا بتدریج یک جامعه و یک ملت را به روحانیت - به صورت بنیادین - معتقد کردند. این نیست که عده‌ای؛ مردم یک عهد و زمان و نسلی، کسی را بخواهند، اما نسل بعد نخواهند. وقتی که محبتی، بنیادی و عمیق شد، به مثابه‌ی خصال انسانی، از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد. مثل محبت حسین بن علی علیه الصلوة والسلام، یا محبت اهل بیت علیهم الصلوة والسلام. اینها خصوصیات نیست که یک نسل داشته باشد و نسل دیگر بخواهد تحصیل کند. نه؛ اینها تحصیل کردنی نیست. اینها از نسلی به نسل دیگر به ارث می‌رسد و در تعلیمات پدران، در تربیت مادران، در نوازش مربیان و در لالایی دایه‌ها برای کودکان، خودش را نشان می‌دهد. بنیادین شدن یک موضوع به این معناست و اعتقاد به روحانیت در جامعه‌ی ما، بنیادین بوده و هست.

وقتی چنین چیزی وجود دارد و چنین اثری مثل انقلاب بر آن مترتب است، پیداست که دو حادثه‌ی بزرگ مورد انتظار است. انقلاب هم که شوخی نیست! تشکیل جمهوری اسلامی که شوخی نیست! این، یعنی تهدید همه‌ی قدرتمندان و قلدراهای دنیا! پیروزی انقلاب یعنی بیدار شدن یک میلیارد و اندی مسلمان، از خواب چند صدساله. این، یعنی ناگهان در همه‌ی کشورهای اسلامی، جمعی از روشنفکران مسلمان و دانشمندان و توده‌ی مردم بلند شوند، مشتها را گره کنند و شعار احیای اسلام را مطرح نمایند. پیروزی انقلاب یعنی اینها! پیروزی انقلاب این نیست که چهار افسر، دست به کودتای نظامی بزنند؛ دولتی را ببرند؛ یکی دیگر را بیاورند؛ بعد هم عده‌ای دیگر بیایند آن دولت را ببرند و دیگری را بیاورند! قضیه‌ی پیروزی انقلاب اسلامی که این گونه نیست! پیروزی انقلاب اسلامی، یعنی برافراشته شدن پرچمی که قدرتمندان دنیا برای پایین کشیدن آن، زحمت بسیاری کشیده بودند؛ پول بسیاری خرج کرده بودند؛ تدبیرهای بسیاری اندیشیده بودند؛ انسانهای بسیاری را کشته بودند و خیلی کارها کرده بودند. ناگهان انقلاب اسلامی پیروز شد و با پیروزی آن، همه‌ی نقشه‌های قدرتمندان باطل گردید. همه آن قدرتمندان، معطل و سرگردان شدند و منافعشان مورد تهدید قرار گرفت. این است معنای پیروزی انقلاب اسلامی.

لذا، وقتی که این آبرو و این سرایت دین و روحانیت در بین مردم، چنین اثر بزرگی می‌تواند داشته باشد، پس دو موضوع بزرگ، مورد توقع است: یکی این که ما، اعقاب آن اسلاف مطهر و عالم و مقدس، باید آبروی آنها را حفظ کنیم. به خاطر این که اگر این کار انجام نگیرد و این نسل، آبروی گذشتگان را حفظ نکند، همان چیزی که نهادین و بنیادین شده بود، بتدریج زایل خواهد شد و از بین خواهد رفت. این، طبیعت قضیه است. حال به چه نحو باید آبرویشان را حفظ کنیم؟ این خود داستان مفصلی است.



اولاً آنها عالم بودند؛ ما هم باید سعی کنیم علم آنها را پیش ببریم. علم آنها میراث بزرگ و مهمی است. چهار نفر آدم که درکی از مسائل حقوقی و فقهی اسلام، یا از فلسفه‌ی اسلامی، یا از کلام اسلامی ندارند - ولو صورتاً در رشته‌ای تبحری داشته باشند - اگر اهانت و تحقیر می‌کنند، به اینها نگاه نکنید. فقه اسلام و در میان فقه اسلام، فقه شیعه، از لحاظ پیشرفته‌ها و دقت‌های عالمانه برای کسانی که اهل فن و فهمند، موضوع شگفت‌آوری است. شوخی نیست که انسانی مثل صاحب جواهر (68) بنشینند، یک دوره فقه را از اول تا به آخر، با آن همه دقت و تحقیق، به تنهایی بنویسد و یک دایرةالمعارف را به تنهایی در حقوق اسلامی پدیدآورد! این، به معجزه اشبه است. همین طور است شیخ انصاری. همین طور است صاحب ریاض (69) همین‌طورند بقیه‌ی علمای بزرگ، از متقدمین و متأخرین. شیخ مفید دوپست تألیف دارد. علامه‌ی حلی نزدیک به سیصد تألیف دارد. خواجه نصیرطوسی یک‌طور دیگر. شیخ طوسی یک‌طور دیگر. اینها، برای کسانی که اهل فنند، خیلی حرف و معنی دارد. البته اگر یک آدم جاهل و بی‌معلومات و نادان، در جایی مشغول گردن کلفتی باشد و یک حقوقدان بزرگ از آن‌جا عبور کند، برای او با یک نفر آدم بی‌سواد فرقی ندارد. اگر یک پزشک بزرگ از آن‌جا عبور کند، برای او با یک آدم نادان یکسان است. تشخیص او که ملاک نیست؛ تشخیص اهل فن ملاک است. علم شیعه، علم والایی است که از حیث کمی و کیفی خیلی زیاد و خیلی بزرگ است. نگاه نکنید به کسانی که می‌ایستند و تحقیر می‌کنند و می‌گویند که «علمای شیعه کاری نکردند». شما نمی‌فهمید که چه کار کردند. «سخن شناس نئی جان من، خطا این‌جاست.» این‌طور نیست که هرکس بتواند جایی بایستد و به میزان، نقدی بگذارد که خودش اهلش نیست. این‌که روش علما نیست؛ روش سفهاست.

علم آنها زیاد بوده است. جامعه‌ی علمی امروز اگر بخواهد آن میراث را گرامی بدارد و آن آبرو را حفظ کند، باید در علم جلو برود و پیشرفت پیدا کند. حوزه‌های علمیه در یک میدان و علمای در غیر حوزه‌های علمیه، در میدان دیگر. فرض بفرمایید که شما در رشته وعظ و تبلیغ تلاش می‌کنید. بسیار خوب؛ گفته‌ها و گفتارها باید عالمانه باشد. از سخن سست باید پرهیز شود. از منبر بی‌مطالعه باید اجتناب شود. بهترین گفته‌ها و آخرین گفته‌های جدید درباره‌ی مسائل اسلامی، باید دانسته شود. البته ممکن است چهار منبر کمتر برویم؛ اشکال ندارد. انسانی که خوب بخواهد بگوید، ناچار است کمتر بگوید: «لاف از سخن چو در توان زد - آن خشت بود که پر توان زد.» اگر درش را بخواهیم پیدا کنیم، البته باید زحمت بکشیم؛ چاره‌ای نیست. آن کس که فرضاً در دانشگاهها مشغول تبلیغ و کار مخصوص روحانی است یا در ارتش و یا در سپاه مشغول تلاش روحانی است، باید نیاز فکری آن مجموعه و مخاطبین خودش را هوشمندانه و زیرکانه بشناسد. باید ببیند مخاطب او چه عقده و ابهام و سؤال در ذهن دارد؛ ولو به زبان نیاورد. باید عالمانه آن مشکل را حل کند. اگر می‌تواند، خودش حل کند و اگر نمی‌تواند پیش‌عالمتر از خودش برود و مشکل را حل کند. این‌گونه است که سطح علم بالا می‌رود. هر کس در هر جایی که مشغول است - ولو مشاغلی که مستقیماً به کار علم و درس و تحصیل ارتباطی ندارد؛ مثل مشاغل قضایی - باید به این مسائل توجه کند. البته مشاغل قضایی، عالمانه است؛ اما به کار تحصیل و پیشرفت علمی، به طور مستقیم ارتباطی ندارد. یکی قاضی است؛ حقوقدان اسلامی است؛ باید به دقت کار و تلاش کند تا حکم واقعی الهی را در مورد آن واقعه و حادثه بیابد.

این، در باب علم. در باب قدس و تقوا هم معلوم است دیگر؛ عالمی که حرص به دنیا داشته باشد مردود است. عالمی که از محرمات اجتناب نداشته باشد، مردود است. نه این‌که عالم نباید از تمتعات زندگی بهره ببرد؛ اما مراتبی هست که انسان در آن مراتب، باید حقاً و انصافاً از تمتعاتی چشم‌پوشد. علما هم مثل بقیه‌ی مردم، باید از تمتعات معمولی زندگی بهره ببرند؛ همان‌گونه که خداوند درباره‌ی پیغمبر فرمود: «قل انما انا بشر مثلكم (70)». اما این دو چیز - حرص به دنیا و عدم تورع از حرام - ممنوع است. این‌که حرص به دنیا در عالم احساس شود - ولو به حسب



ظاهر فعل حرامی هم نکند؛ اما همین‌طور از چپ و راست دنبال این باشد که بتواند مال دنیا را جمع کند - ضدِ قدس است. یا این که خدای نکرده تورع از حرام نداشته باشد و دیده شود که برایش غیبت کردن آسان است، دروغ گفتن آسان است، و خدای نکرده ارتکاب بعضی از محرّمات گوناگون آسان است. پس، این نسل موظف است چه از راه علم و تداوم رشته‌ی علمی و پیشرفت علمی و چه از لحاظ حفظ اعتبار تقوایی و قدسی، آبروی اسلاف را حفظ کند.

کسانی که می‌خواهند جمهوری اسلامی را بی‌آبرو کنند، اگر شده است تهمت می‌زنند و دروغ درست می‌کنند تا قدس و علم روحانیت را ضایع کنند. اینها خبرهای دروغ می‌دهند، حوادث دروغ جعل می‌کنند و موضوع کوچکی را بزرگ می‌کنند، برای این که آبروی روحانیت را در نظر مردم ببرند. پیداست این آبرو برای آنها خیلی اهمیت دارد. می‌دانند که اگر این آبرو باشد یا نباشد چقدر تفاوت دارد. بعضی نیز همین را فرموله می‌کنند، لباس علمی و بحث استدلالی به آن می‌پوشانند - گویا بحث علمی می‌کنند - که «بله؛ در حوزه‌ی علمیه، علم و تقوا نیست!» نه آقا؛ انصافاً تقوا و قدس، در بین این قشر، به نسبت، از همه‌ی قشرهای دیگر بیشتر است. شما نگاه کنید ببینید این طلاب حوزه‌ی علمیه، درآمد و حقوقشان چقدر است؟ امروز بیشترین حقوق حوزه‌ای یک طلبه‌ی فاضل - نه طلبه‌ای که امروز وارد حوزه شده؛ آن هم حوزه‌ی قم که بالاترین حوزه‌هاست - که زن و چند بچه دارد و سالها درس خوانده است، از متوسط حقوق کارگران و کارمندان این کشور به مراتب کمتر است. یعنی از نصف هم کمتر است. نصف متوسط حقوق کارگران از همه‌ی حقوق یک طلبه‌ی فاضل ما در حوزه‌ی علمیه‌ی قم - حالا مشهد را نمی‌گوییم؛ اصفهان را نمی‌گوییم؛ شهرهای کوچک را نمی‌گوییم؛ قم را می‌گوییم که مرکز است - بیشتر است! اما درعین حال، با تقوا و طهارت زندگی می‌کند. خوب، قدس یعنی چه؟ ورع یعنی چه؟ بی‌اعتنایی به دنیا یعنی چه؟ یعنی همین. البته آدمهای ناباب هم هستند؛ آدمهای قالتاق هم همه جا هستند. اما اکثریت و شکل غالب در میان طلاب همین است که ما مشاهده می‌کنیم. این برجستگی‌هاست که اگر در طول سالهایی که طلبه مشغول انجام مسؤلیت‌هاست در او باقی بماند، واقعاً علو مقام و علو درجه است.

این، آن حادثه و مطلب اول که قشر روحانی باید خودش به فکر خودش باشد؛ به فکر آن ذخیره باشد؛ به فکر آن آبرو باشد. قاعدتاً هم هست؛ اما می‌شود بر آن آبرو افزود؛ همچنانی که امام بزرگوار ما، آن هم بر آبروی هزار ساله‌ی روحانیت افزود. امام، آبروی روحانیت را از زمان شیخ مفید تا امروز - هرچه بود - مضاعف کرد و بالا برد. قدرت روحانیت را در مقابله با بدیها و ظلم و جور نشان داد؛ که یک عالم چگونه می‌تواند وارث موسی و عیسی و ابراهیم علیهم السلام و پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله وسلم باشد. اف بر کسانی که قدر این نقش عالی آن بزرگوار را نمی‌دانند و خیال می‌کنند نسبت به روحانیت، دلسوز یا علاقه‌مندند! اف بر جهالت و بر غفلت اینها، که چطور نمی‌دانند و نمی‌فهمند ارزیابی صحیح چگونه است!؟

اما حادثه‌ی دومی که قاعدتاً وقتی با آن عظمت مواجه می‌شویم باید انتظارش را داشته باشیم، دشمنی دشمنان است. این را باید بدانید که وقتی شما در رفع ظلم از مظلوم مؤثرید، ظالم کینه‌ی شما را در دل خواهد گرفت. این، امری قهری است که وقتی در برانگیختن یک ملت برای مقابله با ستم، موجود مستعد و آماده‌ای هستید، باید بدانید که ستم و ستمگر و زمینه‌های ستم خیز، شما را نفی می‌کنند و برای نفی شما دست به هر کاری که بتوانند، می‌زنند. البته آنها عقلا هستند - عقلای مادی و نه عقلای واقعی - آنها زیرکند، و از راههای آسانتر شروع می‌کنند. اول سعی می‌کنند شاید با تطمیع بتوانند شما را از سر راه خود دور کنند. اگر نتوانستند، با تهدید؛ اگر نشد، با عمل؛ اگر نشد، با تبلیغات؛ اگر نشد، با ترور جسم؛ اگر نشد، با ترور روح و عنوان. بالاخره می‌خواهند زهرشان را بریزند.



بین شما و آنها يك مبارزه جریان دارد و شوخی بردار هم نیست. بدانید که امروز دشمنان اسلام، با روحانیت و ذخیره‌ی علمی ارزشمند آن - از قرن‌ها پیش تا امروز - و نیز با حاملان این امانت الهی به شدت مخالفند. اینها هر قدر بتوانند اقدام خواهند کرد و بدانید که بیش از دشمنی با شما، با اسلام مخالفند. اگر بتوانند شما را از اسلام جدا کنند؛ اگر بتوانند شما را از وظیفه‌ی اسلامی و دنبال کردن آن جدا کنند، خیالشان راحت خواهد بود و آن وقت شما هم دیگر برایشان خطر محسوب نخواهید شد. اینها با اسلام مخالفند.

در این چند سال اخیر، یعنی از حدود پنج، شش سال پیش به این طرف، سیاستهای استکباری هر چه توانستند تلاش کردند تا اسلام را در چشم توده‌های مردم و ملت‌ها، بی‌آبرو و بی‌اعتبار کنند. نه در چشم توده‌هایی که مسلمان نیستند، بلکه در چشم ملت‌های مسلمان! سعی کردند اینها را به اسلام بی‌عقیده کنند. به چه نحو؟ به این نحو که جوانان‌شان را بی‌اعتقاد و سرگرم فساد کنند؛ ذهنشان را با شبهات مشغول کنند و آنها را از آن ایمان عمیق دور کنند. در کشور ما هم تلاش کردند. در دیگر کشورهای اسلامی - در عراق، در کشورهای شمال آفریقا و در کشورهای شرق اسلامی - هر چه توانستند کردند. یکی از موضوعاتی را که به شدت تبلیغ کردند بنیادگرایی اسلامی است! گفتند: «اسلام، غیر از بنیادگرایی اسلامی است. ما با اسلام مخالف نیستیم؛ بلکه با بنیادگرایی مخالفیم!» بنیادگرایی یعنی چه؟ برداشت من و شما از بنیادگرایی، غیر از متفاهم توده‌ی مردم و فضای ذهنی مردم در غرب است. بنیادگرایی از نظر ما، یعنی پایبند بودن به اصول و بنیادهای دینی. این که چیز بدی نیست؛ ما افتخار هم می‌کنیم. وقتی هم می‌گویند «آقا، شما بنیادگرا هستید»، می‌گوییم «البته که ما بنیادگرا هستیم». انکار و نفی هم نمی‌کنیم. پایبندی به اصول که بد نیست! شرافت اخلاقی هم يك اصل است؛ راستگویی هم يك اصل است؛ عدالت هم يك اصل و بنیاد اخلاقی است؛ خیانت نکردن هم يك بنیاد اخلاقی است، تکذیب کارهای بد هم يك بنیاد اخلاقی است. همه‌ی دنیا هم به این بنیادها و نهادهای اخلاقی پایبندند و به آنها افتخار می‌کنند و کسی هم آنها را بد نمی‌داند. ما از بنیادگرایی، استنباطی این گونه داریم و البته با این دید، درست هم هست. حتی می‌بینیم که در بعضی از ممالک، دولت‌ها مردم را در پایبندی به سنن پوسیده‌ی بی‌معنی قومی، تشویق می‌کنند. استخوان پوسیده‌ی اجدادشان را از گورها بیرون می‌آورند و به آنها تقدس می‌بخشند! در همین کشورهای گوناگون اروپایی، مردم تشویق می‌شوند که برخی از سنن و آداب پوسیده‌ی قدیمی بی‌معنا را حفظ کنند. پس، ایرادی ندارد که انسان به اصول دین؛ به اصول عالی‌ی ایمان و معرفت دینی، پایبند باشد.

برطبق نظر و برداشت ما، این امر، پسندیده است. اما در تداول فرهنگی غرب، بنیادگرایی را با تحجر و حالت بسته بودن بر روی حرف حساب و نفهمیدن منطق برابر می‌دانند و در حقیقت ما را به این متهم می‌کنند! نمی‌گویند اینها پایبند به توحیدند. وقتی می‌گویند بنیادگرا هستند، معنایش این نیست که اینها پایبند به توحید و صدق در کلام و زهد نسبت به پدیده‌های مادی‌اند. می‌گویند اینها متحجرند! اینها چشم بر روی پیشرفتهای دنیا می‌بندند! یعنی يك تهمت و يك دروغ. به این وسیله می‌خواهند اسلام را از چشم جوامع مسلمان بیندازند و توده‌های مسلمان را نسبت به دینشان بی‌اعتقاد کنند. همچنین می‌خواهند بی‌اعتقادی را در توده‌های غربی که به اسلام گرایش دارند، بیشتر کنند. این، از جمله کارهایی است که همراه با تبلیغات می‌کنند.

نکته‌ای که این‌جا مناسب است عرض کنم، این است که اهانت به اسلام را شروع کرده‌اند و آن را يك سیاست قرار داده‌اند. البته وقتی دینی مانند اسلام، در نظر يك جامعه‌ی يك میلیاردی مقدس است و مایه‌ی حرکت آن جامعه‌ی عظیم هم همین دین است، اهانت به آن کار سختی است. جرأت نمی‌کنند صریحاً به اسلام اهانت کنند. لذا



می‌بینید که حتی رؤسای جمهور امریکا و بعضی از کشورهای گردن کلفت هم، دیگر جرأت نمی‌کنند نسبت به اسلام، صریحاً دشمنی و مستقیماً اهانت کنند. به همین سبب، نشستند و راهی پیدا کردند: بر آن شدند افرادی را پیدا کنند که سپر بلایشان باشند و از آنها بخواهند که در لباس روشنفکر، شاعر و نویسنده، به اسلام اهانت کنند، تا آرام آرام اهانت به اسلام باب و رایج شود. این، کاری بود که به وسیله‌ی کتاب «آیات شیطانی» آن شخص مرتد شروع شد. او در انگلیس کتاب خودش را نوشت و مجلات امریکایی شروع به ترویج آن کتاب کردند. بنده آن روز مجلات امریکایی را که به این جا می‌آمد می‌دیدم و تعجب می‌کردم که این چه کتابی است که این قدر اینها می‌خواهند آن را ترویج کنند؟! این همه کتاب نوشته می‌شود! اما علتی داشت که ناگهان مطبوعات جهانی، قلم به مزدهای دنیا، صهیونیستهای دنیا - که گردانندگان بیشترین مطبوعات و رادیو تلویزیونهای غربند - دست به دست هم داده بودند و یک کتاب را ترویج می‌کردند. مگر محتوای آن چه بود؟ چیزی نگذشت که معلوم شد چه در این کتاب هست. این کتاب بناست جاده باز کن اهانت به اسلام باشد. پیغمبر را اسم بیاورد و مسخره کند. به اصطلاح، یک داستان خیالی نوشته است؛ اسم پیغمبر را، اسم زوجات پیغمبر را، اسم اصحاب پیغمبر را آورده است و به شکل بسیار وقیحی به آنها اهانت کرده است.

وقتی این کتاب رایج شد و مردم آن را خواندند، آرام آرام اهانت کردن به اسلام عادی می‌شود. این را می‌خواستند! این جاست که الهام الهی، آن مرد ربانی را وادار به آن حرکت عظیم کرد و توطئه‌هایشان متوقف ماند. امام براساس این تفکر و فهم دقیق و نورانی - نوری که خدای متعال در دل بندگان خودش می‌اندازد، این جا خودش را نشان می‌دهد - فتوای ارتداد آن مرد مرتد را صادر کرد و راه اینها را بست. ناگهان همه‌ی دنیا مبهور شد! امام فتوای ارتداد یک مرتد را داد و گفت: «این آدم، باید به حد شرعی برسد». دولتهای اروپایی، همه‌ی سفیرانشان را از ایران خواستند. این عکس‌العمل، در ارتباط با یک کتاب معمولی است؟ یعنی دولتهای انگلیس و فرانسه و ایتالیا و کجا و کجا، دلشان برای جان یک انسان سوخته است؟! اینها هزاران انسان را برای یک موضوع کوچک درو می‌کنند. کدامشان نکرده‌اند؟ کدامشان گروه گروه انسانها را به قتل رسانده‌اند؟ کدامشان، اگر همین امروز منافعشان اقتضا کند، هزاران انسان را نمی‌کشند؟ اینها دلشان برای انسان سوخته؟ همین امروز، صریحاً مسلمانان را قتل عام می‌کنند؛ آنها ککشان نمی‌گزد! همین امروز اسرائیلیها فلسطینیهای صاحب اصلی سرزمین را آن طور شکنجه می‌دهند؛ اینها خوابشان بر نمی‌آشوبد! آن وقت برای خاطر این که یک نفر بناست بعد از این اعدام شود، این گونه وادار به عکس‌العمل شوند؟!

این، قضیه‌ی دیگری بود. برنامه‌ای که ریخته شده بود، برنامه‌ی اهانت به اسلام بود. بنا بود اسلام را سبک کنند. امام با آن فتوا، ناگهان همه‌ی نقشه‌های اینها را نقش بر آب کرد. دنیای اسلام هم تأیید کرد و پیروی خودش را از فتوای امام نشان داد. حالا مدتی گذشته است. آن نادان و نادانهای طرفدارش، خیال می‌کنند قضایا تمام شده است. خیر؛ این قضیه تمام شدنی نیست. بنده همان وقت، در یکی از مصاحبه‌هایی که در اروپا انجام گرفت و از من پرسیدند که «این فتوای امام چگونه است؟» گفتم «امام، تیری را به طرف این مرد فاجر و هتاک پرتاب کرد. این تیر، از چله‌ی کمان خارج شده و هدف‌گیری هم دقیق بوده است. دیر یا زود، این تیر به هدف خواهد رسید. بلاشک، باید این حکم اجرا شود و اجرا هم خواهد شد.» مسلمانانی که امروز بتوانند این موجود مودی و مضر را که به عنوان یک عامل پست فطرت و لئیم، برای یک حرکت ضداسلامی عظیم ظاهر شد از سر راه مسلمانان بردارند، باید بردارند و مجازات کنند. الان هم وظیفه‌ی همه است. وظیفه‌ی همه‌ی کسانی است که این کار از عهده‌ی آنها برآید و دستشان به این شخص برسد.



حالا آنها دنبال اینند که آیا فتوای امام عوض شده است؟ مگر فتوا قابل عوض شدن است؟ مگر کسی می‌تواند نسبت به این قضیه با کسی معامله کند؟ دولت انگلیس بدش می‌آید؟ خوب؛ ما هم از خیلی از کارهای دولت انگلیس بدمان می‌آید! فلان دولت اروپایی ناراحت می‌شود؟ ماهم از بسیاری از کارهای آنها ناراحت می‌شویم. مگر ما قول داده‌ایم که هر کاری را که دولت انگلیس از آن بدش می‌آید انجام ندهیم؟! دولت انگلیس، بیش از همه چیز، از استقلال ایران بدش می‌آید. اینها همان کسانی هستند که سالهای متمادی در این مملکت خوردند و چاپیدند و حالا که مملکت مستقل است، ناراحتند. ما چه کار باید بکنیم؟ دولت انگلیس، اگر الان هم فرصت پیدا کند، دلش می‌خواهد بیاید در خلیج فارس، مثل زمان «لرد کرزن» بایستد و برای دولتهای اطراف خلیج فارس، از جمله ایران، دستور صادر کند! ملت ایران اجازه نمی‌دهد. حالا دولت انگلیس باشد، دولت امریکا باشد، هر قلدر دیگری باشد و بخواهد در امور ما، خواسته‌های ما، اهداف ما، آرمانهای بزرگ ما و مقدسات ما دخالت کند! به آنها چه ربطی دارد؟! آنها اگر بخواهند این حادثه و این مشکل را به راحتی حل کنند، باید آن شخص مرتد ملحد را تحویل مسلمانان دهند و بگویند: «این، جرم و جنایتی کرده است. شما مسلمانان، هرچه مجازاتش است، انجام دهید.» این راه، عاقلانه است. این کار را باید بکنند. چرا نمی‌کنند؟ ما به آنها اعتراض داریم که چرا جلو حکم امام را گرفتند؟! آنها چه اعتراضی می‌توانند داشته باشند؟! اینها هشدار است برای من و شما. بدانید که اگر اندکی غفلت کنیم، دشمن علیه مقدسات ما شروع به حمله و اقدام خواهد کرد. این، يك نمونه است و نمونه‌های از این قبیل هم فراوان است. تکلیف ما زیاد است.

حالا هم ماه رمضان در پیش است. در ماه رمضان، هم باید به خودمان برسیم، هم باید به مردم برسیم. ضمناً بدانیم که اگر به خودمان نرسیم، به مردم هم نمی‌شود رسید. این دعا‌های ماه رمضان، این روزه‌ی ماه رمضان، این مناجاتها، این تضرعها، این اذکار، این نوافل در ماه رمضان، همه برای این است که ما خودمان را اول کمی نورانی کنیم. اگر نورانی شدیم، آن وقت می‌توانیم به دیگران هم برسیم. والا اگر نورانی نشدیم که نمی‌توانیم دیگران را نورانی کنیم. هرچه هم بگوییم، زیادی خواهد بود، مضر خواهد بود و مفید واقع نخواهد شد.

امیدواریم خدای متعال توفیق دهد، هم خودمان را بسازیم، هم بتوانیم به سازندگی و معنویات و روحیات مردم کمک کنیم؛ و خداوند قلب مقدس ولی عصر ارواحنا لمقدمه الفداء را نسبت به ما مهربان کند و ما را مشمول دعای آن بزرگوار قرار دهد.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

67) آية الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه‌ی علمیه قم.

68) شیخ محمد حسن نجفی

69) سید علی طباطبایی (صاحب ریاض المسائل)

70) فصلت: 6.